

مسئله وجود: دیدگاه مشکل‌آفرین کانت و ناکامی رویکرد فرگه‌ای

میرسعید موسوی کریمی*

چکیده

نگارنده در مقاله‌ای که پیش از این انتشار یافته، با استناد به تحلیل جرّمی شیفر نشان داده است که رویکرد کانت به مسئله وجود دست‌کم دو نتیجه مشکل‌آفرین، موسوم به "مشکل تناقض" و "مشکل بیهوده‌گویی"، به بار می‌آورد. بر مبنای مشکل نخست، عبارات کانت نتیجه می‌دهد که محمول "وجود"، هم واقعی باشد، هم غیرواقعی. بر مبنای مشکل دوم، لازمه دیدگاه کانت این است که یا موضوع گزاره‌ها هیچ‌گاه مصداق دقیقی در خارج ندارد، یا هیچ حمله حقیقی نیست. مقاله با توضیح این دو مشکل، شروع شده، سپس آرای ادگار مورشر و جی. ویلیام فورجی، تحت عنوان "رویکرد فرگه‌ای" توضیح داده می‌شود. این دو، بر مبنای اینکه "وجود"، ویژگی اشیا نیست، و "وجود"، به عنوان محمول درجه دوم، فقط بر مفاهیم حمل می‌شود، تلاش کرده‌اند مشکلات پیش‌گفته را حل کنند. با بررسی و نقد آرای این دو فیلسوف، نشان داده می‌شود که راه‌حل آنها، که می‌شود گفت از بهترین‌ها در نوع خود است، رضایت‌بخش و کارآمد نیست.

کلیدواژه‌ها: کانت، فرگه، وجود، محمول واقعی، مشکل تناقض، مشکل بیهوده‌گویی، گزاره تحلیلی، گزاره ترکیبی، محمول درجه دوم.

پیش درآمد

نگارنده در مقاله‌ای که پیش از این انتشار یافته (موسوی کریمی، ۱۳۸۹: ۳۹-۵۸)، با استناد به تحلیل جِرمی شيفر (Jerome Shaffer) (1962) نشان داده است که رویکرد کانت به مسئله وجود دست کم دو نتیجه مشکل آفرین به بار می‌آورد: مشکل تناقض و مشکل بیهوده‌گویی. بر مبنای مشکل نخست، گزاره‌های وجودی در حالی که باید از دیدگاه کانت ترکیبی باشند، تحلیلی می‌شوند. به بیان دیگر، از عبارات کانت چنین برداشت می‌شود که "وجود"، هم محمول واقعی است و هم محمول غیرواقعی. بر مبنای مشکل دوم، لازمه دیدگاه کانت این است که یا موضوع گزاره‌ها هیچ‌گاه مصداق دقیقی در خارج ندارد (نوعی ایدئالیسم معرفت‌شناسانه)، یا هیچ حمله حقیقی نیست (همه گزاره‌ها همان گویانه یا شبه‌گزاره می‌شوند).

برخی از فلاسفه، با چشم‌پوشی از این مشکلات، همچنان معتقدند اعتراض‌های کانت علیه برهان وجودشناختی، بر مبنای آرای وی در خصوص مسئله وجود، برهانی تام و تمام است.^۱ اما، برخی دیگر، با جدی گرفتن مشکلات فوق، یا دیدگاه کانت در خصوص وجود را ناپذیرفتنی دانسته‌اند، یا کوشیده‌اند آن را به گونه‌ای تعبیر کنند که مشکلات حل شوند. برای مثال، جی. مایکل یانگ (1976) از جمله فلاسفه گروه اول است. وی (Young, 1976: 95) احتجاج می‌ورزد که دیدگاه کانت در خصوص وجود به نتایج تناقض‌آمیزی منجر می‌شود که بر مبنای آن، گزاره‌های وجودی به هیچ وجه گزاره‌های واقعی نیستند، نه از نوع تحلیلی و نه از نوع ترکیبی؛ از این‌رو، چنین گزاره‌هایی قابلیت صدق و کذب ندارند. بنابراین، "هیچ راهی وجود ندارد که بر مبنای آن، گزاره‌های وجودی به عنوان حمله (predicative) یا اسنادی (attributive) محسوب شوند" (Ibid.: 101).

اما، در بین گروه دوم، که معتقدند می‌توان گفته‌های کانت را چنان تعبیر کرد که مشکلات فوق از بین برود، نگارنده آرای چهار نفر را مستحکم‌تر و قانع‌کننده‌تر یافت، که عبارت‌اند از: ریچارد کمپل (Richard Campbell) (1974)، ادگار مورشر (Edgar Morscher) (1985/6)، نیکلاس اوریبت (Nicholas Everitt) (1995) و جی. ویلیام فورجی (J. William Forgie) (2007). در واقع، با اندکی مسامحه، آرای دیگر فلاسفه معاصری را که در این زمینه قلم زده‌اند، می‌توان ذیل آرای این چهار نفر دسته‌بندی

کرد. در این مقاله، صرفاً آرای مورشر و فوجی تحت عنوان "رویکرد فرگه‌ای" بررسی و نقد می‌شود. دلیل این نام‌گذاری در مقاله روشن خواهد شد، اما به اختصار اشاره می‌شود که بر مبنای این رویکرد، کانت به مثابه فیلسوف پیشتاز در معرفی دیدگاهی است که امروزه به دیدگاه فرگه‌ای (The Fregean View on Existence) در خصوص وجود مشهور شده است. بر مبنای این دیدگاه، "وجود"، ویژگی (property) اشیا نیست، و "وجود دارد" محمول حقیقی شمرده نمی‌شود. مورشر و فوجی کوشیده‌اند بر این مبنای نظریه کانت در خصوص وجود را به شکلی منسجم و سازگار ارائه کنند. هدف مقاله‌ای که پیش رو دارید، بررسی و نقد راه‌حل‌های این دو فیلسوف معاصر برای مشکلات فوق‌الذکر است.^۲

مقاله حاضر با توضیح دو مشکل "تناقض" و "بیهوده‌گویی"، که نتایج دیدگاه کانت در خصوص وجود هستند، شروع می‌شود.^۳ شرح و توضیح آرای مورشر و فوجی تحت عنوان "رویکرد فرگه‌ای"، و چگونگی حل این دو مشکل با استفاده از آن آرا، قسمت‌های بعدی مقاله را تشکیل می‌دهند. سپس، با بررسی و نقد این آرا نشان داده می‌شود که هیچ کدام از این راه‌حل‌ها رضایت‌بخش و کارآمد نیستند. در پایان مقاله نیز، به اختصار هرچه تمام‌تر، رئوس آرای فلاسفه بزرگ مسلمان و غربی در خصوص وجود، ماهیت و نوع رابطه بین آن دو ارائه، و فهرست‌وار نشان داده می‌شود که چگونه مشکلات رویکرد کانت بر مبنای چنان آرائی می‌تواند راه‌حل رضایت‌بخشی بیابد.

۱. مشکل تناقض و مشکل بیهوده‌گویی

بحث کانت در خصوص وجود، مبتنی بر تمایزی است که وی بین "محمول واقعی" (real predicate) که کانت آن را "محمول تعیین‌کننده" (determining predicate) نیز می‌نامد، و "محمول غیرواقعی" (non-real predicate) می‌گذارد. محمول‌های واقعی، به زعم کانت (A598/B626) محمول‌هایی هستند که پیشاپیش در مفهوم موضوع گنجانیده نشده‌اند، و بنا بر این، به مفهوم موضوع افزوده می‌شوند و آن را بزرگ‌تر می‌سازند. از طرف دیگر، به نظر کانت (B11)، گزاره‌های ترکیبی به مفهوم موضوع، محمولی را می‌افزایند که قبلاً به هیچ وجه در آن [موضوع] اندیشیده نشده بود. بنابراین، نوعی تلازم منطقی بین "ترکیبی بودن گزاره" و "واقعی

بودن محمول " هست، به طوری که محمول گزاره‌های ترکیبی صرفاً می‌تواند "محمول واقعی" باشد. به عبارت دیگر، یک گزاره، ترکیبی است اگر و تنها اگر محمول آن واقعی باشد.

در جای دیگر، کانت (A597/B625) به صراحت تأکید می‌کند که همه گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند.^۴ با توجه به آنچه گفته شد، نتیجه این می‌شود که "وجود دارد"، "هست" و نظایر آن به عنوان محمول گزاره‌های وجودی، باید یک "محمول واقعی" باشند. کانت (A598/B626)، اما، به صراحت ادعایی را مطرح می‌کند که در تناقض آشکار با این نتیجه گریزناپذیر است: هستی آشکارا یک محمول واقعی نیست؛ یعنی، مفهوم چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود.

اما "مشکل بیهوده‌گویی" از این ادعای کانت ناشی می‌شود که "وجود" به عنوان محمول نمی‌تواند چیزی را به مفهوم موضوع در یک گزاره وجودی، چون "الف، وجود دارد" بیفزاید. زیرا این افزایش، مفهوم موضوع، یعنی "الف"، را به مفهومی متفاوت، مثل الف*، تغییر می‌دهد. روشن است که "الف*" نماینده و حکایت‌گر آن چیزی نیست که در ابتدا قصد داشتیم درباره آن صحبت کنیم، یعنی الف، و بنابراین، دیگر نمی‌توانستیم بگوییم که مصداق دقیق مفهوم مورد نظر من وجود دارد (Kant, 1929: /B628: A600). کانت نتیجه می‌گیرد که حمل "وجود" به یک محمول، حمل حقیقی نیست، زیرا در چنین حمله، افزایش مفهوم موضوع به مفهوم محمول رخ می‌دهد.

اما، همان‌گونه که شیفر (1962: 309-10) استدلال کرده است، می‌توان ادعای فوق را به تمام محمول‌ها تعمیم داد. برای مثال، با تفسیر کانت باید گفت که در گزاره "آسمان، آبی است"، چون حمل از نوع حقیقی است، محمول "آبی" مفهوم موضوع را از "آسمان" به چیزی چون "آسمان آبی" تغییر می‌دهد. در این صورت، موضوع گزاره، دیگر به همان مصداق مورد نظر اولیه ما ارجاع نخواهد داد. بنابراین، هر گاه با گزاره‌ای شامل محمولی به ظاهر واقعی مواجهیم، نمی‌توانیم ادعا کنیم که موضوع آن گزاره به مصداق دقیق خودش ارجاع می‌دهد. به عبارت دیگر، موضوعات هیچ گزاره‌ای که حمل آن حقیقی است، نمی‌توانند بازنمایاننده و حکایت‌گر مصادیق و اشیای واقعی مورد نظر گوینده باشند. نتیجه اینکه، در حمل یک موضوع بر محمول، یا موضوع‌ها هیچ‌گاه مصداق دقیق خود را نخواهند یافت (ایدئالیسم معرفت‌شناسانه)، یا هیچ حمله حقیقی نخواهد بود.

به طور خلاصه، به نظر می‌رسد دیدگاه کانت در خصوص وجود منجر می‌شود به (۱) "مشکل تناقض"، و (۲) "مشکل بیهوده‌گویی" که بر مبنای آن، یا باید نوعی ایدئالیسم معرفت‌شناسانه پذیرفته شود، و یا اینکه همه گزاره‌ها تبدیل به شبه‌گزاره یا همان‌گویی شوند. با توجه به این دو مشکل، شیفر (ibid.) این نکته را بسیار غریب می‌یابد که چگونه است استدلال کانت بر علیه برهان وجودشناختی برای مدتی چنان طولانی همچنان بر پای ایستاده است، و هنوز هم فلاسفه آن را می‌ستایند. در واقع، برخی از فلاسفه‌ای که معتقدند رویکرد کانت به مسئله وجود منسجم و سازگار است، کوشیده‌اند برای این دو مشکل راه‌حل بیابند، که در ادامه به شرح، و سپس ارزیابی آن می‌پردازیم.

۲. رویکرد فرگه‌ای به کانت: وجود به مثابه محمول مرتبه دوم

الف. ادگار مورشر و همسان دیدن دیدگاه‌های کانت و بولتسانو

بنا به نظر مورشر (1985/86)، کانت بین "محمول واقعی" و "محمول منطقی" تمایز می‌گذارد. منظور کانت از محمول منطقی، بسیار شبیه آن چیزی است که می‌توان آن را محمول نحوی خواند. اما، برای پاسخ به این پرسش که منظور کانت از محمول واقعی چیست، مورشر به سراغ بولتسانو (Bolzano) و کتاب وی موسوم به نظریه علم (Theory of Science) (1837) می‌رود. بولتسانو (1837: 64-5) معتقد بود وجود، یک ویژگی معمولی همچون سایر ویژگی‌هاست، و بنا بر این، "وجود دارد" یک محمول است. به علاوه، وی دیدگاه خود را مخالف دیدگاه کانت می‌داند. مورشر، با بررسی آثار بولتسانو، وی را در مخالفت با کانت محق نمی‌بیند، چراکه، بنا به ادعای مورشر، بولتسانو از "وجود"، منظور خاصی را اراده می‌کند: وجود، چیزی است که به نوعی باعث تأثیر و تأثر علی شود؛ به عبارت دیگر، هویتی وجود دارد اگر و تنها اگر، آن هویت واجد اثر علی باشد. به همین دلیل، بولتسانو بین "بودن" (To Be) و "وجود داشتن" (To Exist) فرق می‌گذارد. به نظر وی، بسیاری از هویتات، از قبیل هویت ریاضی، هستند، ولی "وجود ندارند". مورشر نتیجه می‌گیرد که با توجه به تفاوت در اصطلاح، اختلافی که بولتسانو بین آرای خودش و آرای کانت فرض کرده، در واقع نزاعی لفظی است.

با فرض اینکه وجود به معنای عام در نظر گرفته شود، و لذا دربردارنده بودن یا هستی نیز باشد، مورشر ادعا می‌کند که بولتسانو و کانت در واقع مدافع دیدگاه واحدی هستند. بولتسانو، به ادعای مورشر، معتقد است "وجود" در معنای عام خودش نیز نوعی ویژگی است، اما نه ویژگی اشخاص و اشیا، بلکه ویژگی مفاهیم.^۶ به عبارت دیگر، در بیان اینکه "الف، وجود دارد" ما هیچ ویژگی‌ای را به "الف" نسبت نمی‌دهیم، بلکه چیزی را به "مفهوم الف" نسبت می‌دهیم. بنابراین، در جمله فوق، "وجود" بر "الف" حمل نمی‌شود، هرچند ظاهر جمله چنین چیزی را نشان دهد، بلکه در واقع، "وجود" به "مفهوم الف" حمل می‌شود. مورشر (1985/86: 227) رأی بولتسانو را به شرح زیر خلاصه می‌کند: "الف وجود دارد اگر و تنها اگر مفهوم الف ارجاعی (referential) باشد." منظور مورشر از "ارجاعی" بودن یک مفهوم این است که آن مفهوم، دست‌کم یک مصداق یا مرجع داشته باشد. مورشر نتیجه می‌گیرد که از نظر بولتسانو، "وجود دارد" یک محمول مرتبه دوم (second-order predicate) است.^۷

با رجوع به آرای کانت، مورشر می‌کوشد همان دیدگاه را در آرای کانت نیز بیابد. وی به متن زیر از کانت استشهد می‌جوید: "در آن موارد از گفتار روزمره که وجود به عنوان محمول [یک شیء] به کار می‌رود، آن مقدار که [آن وجود،] محمول تصور ما از آن شیء است، محمول خود آن شیء نیست. برای مثال، وجود به موجود تک‌شاخ دریایی (sea unicorn) تعلق می‌گیرد،^۸ اما به موجود تک‌شاخ خشکی (land unicorn) [یعنی، اسب تک‌شاخ] تعلق نمی‌گیرد. این چیزی جز بیان این نیست که تصور (notion) یک تک‌شاخ دریایی، یک مفهوم تجربه (concept of experience) است، یعنی تصور یک شیء موجود" (Kant, 1763: 57).

مورشر (1985/6: 282) تأکیدها در متن اصلی) مدعی است که این عبارت نشان می‌دهد که کانت، همچون بولتسانو، معتقد است "وجود"، محمول مرتبه اول (-first order predicate) نیست ... بلکه محمول مرتبه دوم است که به صفات نسبت داده می‌شود، و نه به اشیا و اشخاص.^۹ وی نتیجه می‌گیرد که منظور کانت از اینکه وجود، محمول واقعی نیست، این است که وجود، محمول مرتبه اول نیست. بنا به نظر مورشر، این همان دیدگاهی است که بعدها فرگه و راسل صورت‌بندی دقیق‌تری از آن ارائه کردند. فرگه در کتاب مبانی حساب بین "مقوم‌های" (characteristics) یک مفهوم و

"ویژگی‌هایی" (properties) که به مفهوم نسبت داده می‌شود، فرق می‌گذارد. وجود، از نظر فرآه، مقوم یک مفهوم نیست، اما به عنوان یک ویژگی می‌توان آن را به یک مفهوم نسبت داد. فرآه همچنین مفاهیم (و محمول‌های) مرتبهٔ اول را از مفاهیم (و محمول‌های) مرتبهٔ دوم تفکیک می‌کند. وجود، آن‌گونه که در سور وجودی قضایا به کار می‌رود، مفهوم مرتبهٔ دوم است. راسل (1918: 25) نیز معتقد است "وجود"، ویژگی یک تابع قضیه‌ای (propositional function) است، نه ویژگی اشیا یا اشخاص. مورشر (1985/6: 280) نتیجه می‌گیرد که هرچند کانت، بولتسانو، فرآه و راسل در مواردی اختلاف نظر دارند،¹¹ اما همگی متفق‌القول هستند که وجود را نمی‌توان به اشیا و اشخاص نسبت داد، بلکه "وجود"، محمولی مرتبه دوم است که صرفاً قابل حمل بر مفاهیم است.

اما در مورد ادعای دیگر کانت مبنی بر اینکه گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند، چه می‌توان گفت؟ مورشر مدعی است که کانت در بیان خود مبنی بر اینکه "وجود دارد" محمول واقعی نیست، علاوه بر انکار لحاظ "وجود" به عنوان محمول مرتبهٔ اول، در پی آن است که تأکید کند وجود به هیچ مفهومی به صورت تحلیلی، یا صرفاً به دلایل منطقی، حمل نمی‌شود.¹² مورشر (1985/6: 233) در پایان مقاله ادعا می‌کند که کانت دربارهٔ وجود همان باوری را داشت که امروزه در منطق تحت عنوان "سور وجودی" مصطلح شده و به کار می‌رود. اجازه دهید ارزیابی رویکرد فرآه‌ای را ماکول کنیم به پس از شرح مقالهٔ فوآرآی، که وی نیز از همان دیدگاه دفاع می‌کند.

ب. ویلیام فوآرآی و ناهمساز دیدن دیدگاه‌های کانت و گاسندی

فوآرآی مقالهٔ خود را با اعتراض به این باور رایج شروع می‌کند که گاسندی و کانت هر دو دیدگاه یکسانی دربارهٔ وجود داشتند، و بنا بر همان مبنای یکسان، برهان وجودشناختی برای اثبات وجود خدا را ناکارآمد دانسته‌اند. وی مدعی است که هر دوی این باورها خطاست؛ چراکه آن دو فیلسوف از "وجود"، معانی متفاوتی اراده کرده‌اند. گاسندی، بنا به نظر فوآرآی، نخستین فیلسوفی است که به صراحت بیان داشت "وجود"، یک ویژگی نیست. البته گاسندی (CSM 2, pp. 224-5) نمی‌گوید چرا چنین باوری دارد، اما تأکید می‌کند که "وجود"، یک "کمال" نیست: "اگر شیء فاقد وجود باشد، ما نمی‌گوییم که شیء ناقص است، یا از کمال دور شده است، بلکه به جای آن

می‌گوییم که آن، هیچ چیزی نیست". فورجی (2007: 512) برهان گاسندی را برای نشان دادن اینکه چرا "وجود"، یک ویژگی نیست، به شکل زیر صورت‌بندی می‌کند:

۱. اگر وجود، یکی ویژگی می‌بود، هویتی که وجود نمی‌داشت، فاقد یکی ویژگی بود.
 ۲. اما، وجود، شرطی ضروری برای هر هویتی جهت داشتن یا نداشتن یک ویژگی است.
 ۳. لذا، یک هویت فاقد وجود، نمی‌تواند واجد یا فاقد هیچ ویژگی‌ای باشد.
 ۴. بنابراین، وجود، خودش یک ویژگی نیست.
- بنا به نظر فورجی، گاسندی وجود را همچون چیزی می‌پندارد که اشیا، واجد آن هستند، و یا به اشیا حمل می‌شود، هرچند وجود، ویژگی آن اشیا نیست.
- اما، بنا به ادعای فورجی، کانت دیدگاهی دیگر را نمایندگی می‌کند. با تمسک به نوشته‌ای از کانت، که قبل از کتاب *تقدادی عقل محض*، منتشر شده است، و در آن، کانت مقایسه‌ای در خصوص اختلاف بین سزار ممکن و سزار واقعی انجام می‌دهد،^{۱۲} فورجی (2007: 516) ادعا می‌کند که استدلال کانت علیه محمول (ویژگی)^{۱۳} بودن وجود را به شکل زیر می‌توان صورت‌بندی کرد:

۱. می‌توان از یک موجود صرفاً ممکن، N، مفهومی کامل داشت.
 ۲. مفهوم یک موجود صرفاً ممکن نمی‌تواند شامل وجود باشد.
 ۳. بنابراین، اگر N وجود می‌داشت، وجود، یکی از ویژگی‌ها (محمول‌ها)ی آن نبود.
- فورجی مدعی است که این برهان هیچ شباهتی به استدلال گاسندی ندارد؛ استدلالی که در آن گاسندی نشان می‌دهد وجود، کمالی در کنار سایر کمالات نیست، و شرح آن پیش از این گذشت. بنا به نظر فورجی، در حالی که کانت مدعی است وجود هیچ‌گاه در مفهوم هیچ چیزی منطوقی نیست، وجودی که گاسندی از آن صحبت می‌کند (ویا گ-وجود (G-existence))، به تعبیر فورجی می‌تواند یکی از محمول‌هایی باشد که در مفهوم وجود لحاظ شوند.
- دلیلی که فورجی (2007: 516-7) برای این ادعای خود می‌آورد، شگفت‌انگیز است؛ وی می‌گوید محمول "سفید بودن" را در نظر بگیرید. اگر این محمول در تصور (معرفت) خدا از، مثلاً، سزار وجود داشته باشد، در آن صورت، سفید بودن شرط ضروری تحقق هر موجودی است که مصداق چنان تصویری باشد. به این معنا، اما، سفید بودن می‌تواند در مفهوم یک موجود صرفاً ممکن نیز لحاظ شود؛ چراکه چنان شرط ضروری‌ای که

ذکر شد، مستلزم این نیست که حتماً چنان مصداقی محقق نیز شده باشد؛ چراکه ممکن است اصولاً هیچ موجودی چنان شرطی را تأمین نکند.

با تعمیم این مثال، فورجی نتیجه می‌گیرد که گ-وجود نیز می‌تواند در مفهوم هر موجود صرفاً ممکنى لحاظ شود. زیرا چنانچه در تصور خداوند از سزار، محمول‌های الف، ب، ج، ... و وجود لحاظ شوند، نتیجه صرفاً این خواهد بود که هر مصداقی که بخواهد این محمول‌ها را تأمین کند، باید حاوی چنان محمول‌هایی باشد. بنابراین، هرچند وجود، یکی از آن محمول‌ها و منظوی در تصور خداوند از سزار است، می‌توان فرض کرد که هیچ موجودی چنان شرایطی را ارضا نکند، و لذا چنان تصویری هیچ مصداقی نداشته باشد. بنابراین، هیچ تفاوتی نیست بین مفهومی که واجد محمول‌های الف، ب، ج و ... است و مفهومی که واجد همان محمول‌ها به علاوه وجود است. خلاصه اینکه، گاسندی، از نظر فورجی، معنی در این نمی‌بیند که یک مفهوم، شامل گ-وجود نیز باشد؛ هرچند وی تأکید می‌کند که وجود، شرطی ضروری است که هر چیز باید چنین شرطی را تأمین کند تا مصداق یک مفهوم شود. کانت نیز، به ادعای فورجی، با این نظر گاسندی مخالف نیست؛ بلکه مدعای وی این است که حتی اگر گ-وجود در مفهومی مندرج باشد، و چنین شرطی نیز لحاظ شود، چنان اندراج و شرطی تضمین نمی‌کند که آن مفهوم، مصداق نیز داشته باشد.

فورجی نتیجه می‌گیرد که مقصود کانت از وجود، گ-وجود نیست، بلکه وی از وجود، ویژگی "محقق شدن" یا "مصداق داشتن" یک مفهوم را منظور داشته است. این همان چیزی است که امروزه به آن ویژگی (یا محمول) مرتبه دوم گفته می‌شود، که "درون" مفاهیم اشیا نهفته نیست، بلکه ویژگی مفاهیم اشیا است. به عبارت دیگر، این ویژگی، برخلاف گ-وجود، نمی‌تواند از تجزیه و تحلیل یک مفهوم به دست آید، بلکه به مفهوم حمل می‌شود. بنابراین، وجود از نظر کانت، به ادعای فورجی، ویژگی اشیا نیست، بلکه ویژگی مفاهیم است. از این رو، در بیان اینکه چیزی وجود دارد، وجود به مثابه محمول مرتبه اول به شیء نسبت داده نمی‌شود، بلکه همچون محمول مرتبه دوم به یک مفهوم یا مجموعه‌ای از محمول‌ها نسبت داده می‌شود. پس، وجود، محمول است، اما محمول مرتبه دوم و نه محمول مرتبه اول. البته خود کانت چنین تعبیراتی را به کار نبرده، و از سطح‌بندی ویژگی‌ها، به عنوان ویژگی مرتبه اول یا دوم سخنی به

میان نیاورده است. اما فورجی از این سخن کانت که مفهوم، هر قدر هم که کامل باشد، می‌تواند مفهوم یک هویت صرفاً ممکن باشد، و لذا دربردارنده وجود آن شیء نباشد، نتیجه می‌گیرد که وجود، ویژگی موجودات، ولو موجودات واقعی، هم نیست.

فورجی، جهت پرهیز از خلط این دیدگاه با دیدگاه گاسندی، وجود از نظر کانت را ک-وجود می‌نامد. وی مدعی است دیدگاه کانت همسان با دیدگاه گاسندی نیست، بلکه همان دیدگاهی است که بعدها فرگه آن را به صراحت بیان کرد. فرگه (1960: sec. 53) جهت توضیح دیدگاه خود مثال زیر را می‌آورد: گزاره «مثلث قائم‌الزاویه متساوی‌الاضلاع وجود ندارد» ویژگی مفهوم «مثلث قائم‌الزاویه متساوی‌الاضلاع» را بیان می‌کند؛ این [گزاره] عدد صفر را به چنین مفهومی نسبت می‌دهد. از این جهت، وجود، مشابه عدد است. اسناد وجود در واقع چیزی نیست مگر انکار عدد صفر. چون وجود، یک ویژگی مفاهیم است [و نه اشیا]، برهان وجودشناختی برای اثبات وجود خدا درهم می‌ریزد.

بنا به نظر فرگه، با بیان یک جملهٔ موجبهٔ وجودی، عدد صفر را از یک مفهوم نفی می‌کنیم؛ یعنی، بیان می‌کنیم که آن مفهوم، واجدِ مصداق است. همین‌طور، گزارهٔ سالبهٔ وجودی چیزی نیست جز اسناد عدد صفر به یک مفهوم. بنابراین، مثلاً، در جملهٔ "حداقل یک جذر عدد ۴ وجود دارد"، ما گزاره‌ای را نه دربارهٔ عدد ۲ و نه دربارهٔ عدد ۲-، بلکه دربارهٔ یک مفهوم، [یعنی] جذر عدد ۴، بیان می‌کنیم، به این معنا که چنین مفهومی تهی نیست (Frege, 1960: sec. 53). کانت نیز، بنا به تعبیر فورجی، همین دیدگاه را دارد.^{۱۴}

ممکن است به فورجی اعتراض شود که دیدگاه کانت با گاسندی قابل جمع است. به عبارت دیگر، می‌توان مدعی شد که ک-وجود، ویژگی مفاهیم است و به آنها حمل می‌شود، و گ-وجود نیز همان ویژگی است که هر شیء باید داشته باشد تا واجد یا فاقد هر ویژگی دیگر شود. فورجی حتی می‌گوید که می‌توان از برخی نوشته‌های کانت تأییدی هم برای این ادعا گرفت. برای مثال، کانت (A598/B626) می‌گوید: "هستی آشکارا یک محمول واقعی نیست؛ یعنی، مفهوم چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود. از اینکه وجود نمی‌تواند به یک مفهوم اضافه شود و آن را بسط دهد، فورجی نتیجه می‌گیرد که تنها راه توجیه این ادعا این است که وجود قبلاً در مفهوم

لحاظ شده باشد. اما چگونه چنین چیزی ممکن است؟ پاسخ فورجی این است که وجود را باید شرطِ ضروری برای یک شیء جهت داشتن یا نداشتن هر ویژگی دیگر در نظر گرفت، و بنابراین، وجود قبلاً در مفهوم لحاظ شده است، و این همان تعبیر گاسندی است.

با اینکه فورجی (3-522: 2007) می‌پذیرد که این بخش از گفتار کانت در *تقادی عقل محض* منافاتی با دیدگاه گاسندی ندارد، اما به خواننده توصیه می‌کند که آن را در پرتو سایر مطالبی که کانت گفته است، یعنی تفسیر خود فورجی از کانت، درک کند. بر مبنای این تفسیر، گفتن اینکه چیزی وجود دارد، صرفاً به این معناست که مجموعه‌ای از محمول‌ها را یک شیء محقق کرده است، یا به آن شیء تعلق گرفته است؛ یعنی یک مفهوم محقق شده است. از اینجا فورجی (522: 2007) نتیجه می‌گیرد که وجود نمی‌تواند به مفهوم یک شیء اضافه شود؛ نه به این دلیل که قبلاً در آن مفهوم مندرج بوده است، بلکه به این دلیل که وجود، محمولی است که به مفهوم اشیا، و نه به اشیا، تعلق دارد. به عبارت دیگر، وجود چون متعلق به مفاهیم است، پس به آنها اضافه نمی‌شود.

خلاصه اینکه، بنا به تعبیر فورجی، (523: 2007) در سیر تاریخی بحث از اینکه آیا "وجود"، یک محمول است یا خیر، و اگر هست چگونه محمولی است، دو نگاه مختلف وجود داشته است. بنا به نظر گاسندی، وجود، چیزی است که درباره آن باید در مرتبه اول صحبت کرد، به این گونه که آیا برای هویات، وجود، شرطِ ضروری جهت داشتن یا نداشتن محمولات است یا خیر؛ و اگر ضرورتِ چنین شرطی ثابت شد، می‌توان علاوه بر آن بحث کرد که آیا چنین وجودی محمول واقع می‌شود یا خیر. اما مقصود کانت از وجود، "تحقق یافتن"، "تهی نبودن" یا "متعلق بودن به شیء موجود" است. چنین وجودی در مرتبه دوم، حمل بر مفاهیم می‌شود، و نه به اشیا و موجودات. بنابراین، کانت تکرارکننده عقاید گاسندی نیست، بلکه دیدگاهی را بیان کرده است که یک قرن بعد فرگه مجدداً بازسازی و بیان کرد.

۳. نقد رویکرد فرگه‌ای به کانت

۳.۱. فورجی و خلط بین وجود و مفهوم وجود

تعبیر فورجی از دیدگاه‌های گاسندی و کانت بسیار غریب و نادرست است. در واقع، مقاله فورجی نمونه‌ای است آشکار و شگفت‌انگیز از خلط و عدم تمایز بین "مفهوم وجود" و "وجود اصیل و واقعی". زمانی که گاسندی، در اعتراض به برهان وجودشناختی دکارت، تأکید می‌کند که "وجود"، یک "کمال"، در کنار و هم‌پایه سایر کمالات، نیست، واضح است که مقصود وی وجود اصیل و واقعی است، و نه مفهوم وجود. به علاوه، آشکار است که چنین وجودی، برخلاف تصور فورجی، اساساً نمی‌تواند در هیچ مفهومی مندرج شود. مفاهیم، ساخته ذهن هستند، در حالی که وجود واقعی، بنا به فرض، مستقل از ذهن و در عالم واقع تحقق می‌یابد. بنابراین، وجود مورد نظر گاسندی، یا گ-وجود، نمی‌تواند در هیچ مفهومی، چه برسد به مفهوم یک موجود صرفاً ممکن، لحاظ و مندرج شود. چنین وجودی، یعنی وجود واقعی و اصیل، مایز بین موجود واقعی و ممکن، و پیش شرط تحقق هر ویژگی و محمول دیگر است، و لذا خود، نمی‌تواند هم‌سنگ و هم‌تراز سایر ویژگی‌های یک شیء باشد. نکته جالب این است که خود دکارت (CSM 3, p. 280) نیز در این باور با گاسندی (CSM 2, p. 224-5) هم‌عقیده است که وجود واقعی در هیچ مفهومی لحاظ نشده است، حتی مفاهیمی که در علم و معرفت خدا هستند.

کانت (A639/B667) نیز به وضوح به این نکته تصریح می‌کند، زمانی که می‌گوید: "به هر طریقی که ادراک به مفهومی رسیده باشد، وجود مصداق آن مفهوم، از طریق هیچ تجزیه و تحلیلی، درون آن مفهوم قابل کشف نیست؛ زیرا معرفت به وجود یک شیء به وضوح در این واقعیت نهفته است که [آن] شیء بیرون از [صرف] تصور آن، در گوهر خویش، محقق شده باشد". بنابراین، "هر قدر و هر گونه مفهوم ما از یک شیء، واجد محتوا باشد، باز باید فراتر از آن مفهوم برویم تا وجود را به [آن] شیء نسبت دهیم" (Kant, 1929: A601/B629). یا در جای دیگر: "حتی وقتی که مفهوم یک چیز کاملاً تام و کامل است، می‌توانم همچنان تحقیق کنم که آیا آن شیء هویتی صرفاً ممکن است، یا واقعی نیز هست" (Ibid.: A219). همچنین: "در صرف مفهوم یک شیء هیچ علامتی از وجود شیء یافت نمی‌شود؛ چراکه هرچند آن مفهوم می‌تواند چنان کامل باشد که برای اندیشیدن درباره آن شیء به همراه تمام خصوصیات درونی‌اش

هیچ کاستی نداشته باشد، باز وجود، هیچ کاری با تمام اینها ندارد، بلکه فقط با این پرسش سر و کار دارد که آیا آن شیء چنان به ما داده می‌شود که ادراک حسی آن، در صورت نیاز، بتواند مقدم بر مفهوم بیاید" (Ibid.: B273).

با وجود چنین وضوحی در گفتار کانت و دلایلی که وی در توجیه نظر خود می‌آورد، فورجی استدلال می‌کند که ادعای کانت مبنی بر اینکه وجود در مفهوم یک شیء مندرج نیست، به صورت پیش‌پا افتاده‌ای صادق است؛ چراکه در غیر این صورت، "سزار [ممکن] واقعاً وجود می‌داشت و صرفاً یک موجود ممکن نمی‌بود" (Forgie, 2007: 518). به عبارت دیگر، فرض کنید در علم خداوند، شیء الف به عنوان یک شیء ممکن وجود دارد. به تعبیر فورجی، ادعای کانت مبنی بر اینکه وجود نمی‌تواند در مفهوم الف لحاظ شده باشد، بر این استدلال مبتنی است که اگر وجود در چنان مفهومی منطوی بود، دیگر الف به عنوان یک شیء ممکن در معرفت خداوند حضور نداشت، بلکه خداوند، الف را به عنوان موجودی واقعی و تحقق‌یافته می‌شناخت.

واضح است که در این استدلال، فورجی باز هم بین وجود اصیل و مفهوم وجود خلط کرده است. وجود اصیل در مفهوم هیچ شیئی اصولاً نمی‌تواند مندرج شود، چه یک شیء ممکن باشد چه یک شیء واقعی. این امتناع نه به دلیل استدلالی است که فورجی کرده است؛ بلکه مبتنی بر این نکته است که وجود اصولاً از سنخ مفهوم یا ماهیت نیست. از این رو، این بحث که لوازم قابل قبول و یا غیر قابل قبول اندراج وجود در یک مفهوم چیست، سالبه به انتفاء موضوع است. بنابراین، استدلال فورجی بر پیش‌فرض نادرستی بنا شده است. اما اگر مقصود فورجی از تعبیری که از کانت کرده این باشد که از صرف تصور مفهوم برخی اشیا نمی‌توان وجود یا عدم آنها را نتیجه گرفت، چنین ادعایی بدیهی و پیش‌پا افتاده نیست، بلکه می‌تواند مناقشه‌برانگیز باشد. هرچه باشد دکارت معتقد از صرف تصور مفهوم خدا، به عنوان موجودی واجب‌الوجود، می‌توان وجود واقعی وی را نتیجه گرفت.

خلط بین مفهوم وجود و وجود اصیل در مقاله فورجی منحصر به آنچه گفته شد، نیست. وی در ادامه می‌گوید: "فرض کنید در تصور خداوند از سزار محمول‌های الف، ب، ج ... و وجود، لحاظ شده باشند. این ما را به این فرض ملتزم می‌سازد که چند شرط ضروری وجود دارند که هر هویتی باید آنها را تأمین کند تا مصداق آن مفهوم شود: آن

[هویت] باید وجود داشته باشد و باید محمول‌های الف، ب، ج و ... را داشته باشد (Ibid.: 518). در جمله نخستین، فورجی وجود را همسان و هم‌پای سایر محمول‌ها در نظر می‌گیرد؛ اما در جمله دوم، ابتدا شرط وجود داشتنِ هویت را پیش می‌نهد، و سپس سایر محمول‌ها را بر آن هویت حمل می‌کند. به عبارت دیگر، وقتی که وی می‌گوید "آن [هویت] باید وجود داشته باشد" منظور، بدون شک، وجودِ اصیل و واقعی است که مقدم بر هر محمول دیگری است. اما در جمله اول، وی از وجودی سخن می‌گوید که در یک مفهوم، منظوری و مندرج است، که واضح است نمی‌تواند وجود واقعی باشد، و صرفاً به صورت مفهومی می‌تواند لحاظ شود. به علاوه، مفهوم وجود را می‌توان در کنار هر هویت ممکن و یا واقعی در نظر گرفت. حال چگونه چنین مفهومی می‌تواند شرط تحقق واقعی یک شیء مثل سزار باشد؟ بنابراین، این ادعا که هر چیزی شرط چنین مفهومی را تأمین نکند نمی‌تواند شرط واقعی بودن را تأمین کند، نادرست است.

عدم درک تمایز بین وجود واقعی و مفهوم وجود، فورجی (2007: 517) را به این ادعا کشانده که: به نظر می‌رسد حتی اگر گ-وجود مندرج در مفهوم خداوند از سزار می‌بود، باز هم سزار می‌توانست همچنان یک شیء صرفاً ممکن باشد (و خداوند همچنان سزار را چنان موجودی در نظر می‌گرفت). واضح است آنچه می‌توانست در مفهوم سزار، در کلیت آن و نه در ماهیت آن، در نظر گرفته شود نه گ-وجود یا وجود اصیل و واقعی، بلکه مفهوم وجود می‌بود.

اما، حتی اگر برخلاف نظر گاسندی، منظور از گ-وجود، نه وجود واقعی و اصیل، بلکه، آن‌گونه که فورجی به نادرستی تعبیر کرده است، مفهوم وجود باشد، باز هم فورجی در بیان اختلاف بین گاسندی و کانت اشتباه کرده است. هم گاسندی و هم کانت هر دو معتقدند مفهوم وجود در مفهوم هیچ هویتی لحاظ نشده است. ترجمه سراسر و روشن این ادعا این است که مفهوم ماهیت بما هو ماهیت شامل مفهوم وجود نیست. به عبارت دیگر، با تجزیه و تحلیل ماهیت یک شیء، چه ممکن چه واقعی، به اجزای سازنده‌اش مفهوم وجود استخراج نخواهد شد. این همان نکته‌ای است که نخستین بار ابن‌سینا (۱۴۰۳: ۱۳/۳-۱۴ و ۶۱) به وضوح آن را بیان کرد، و بعدها فلاسفه مسلمان، به ویژه ملاصدرا (۱۹۸۱: ۲۴۳/۱-۲۴۵) آن را بسط و توسعه دادند. در غرب نیز توماس آکوئیناس (1968) آن را در قرن سیزدهم به عنوان مسئله‌ای فلسفی

بررسی کرد، و پس از وی، غالب فلاسفه بزرگ غرب اعم از فیلسوفان قرون وسطا و عصر جدید (مانند دونس اسکوتس، فرانسیسکو سوارز (1947)، اسپینوزا، دکارت، لایبنیتز، کانت و همچنین برخی از فلاسفه معاصر غربی، به ویژه اتین ژیلسون (1949)) به بحث و جدل درباره آن پرداختند. خلاصه اینکه، نه وجود اصیل و نه مفهوم وجود، هیچ کدام در مفهوم (ماهیت) یک شیء مندرج و منطوی نیستند.

۲.۳. وجود بنیادی تر از آن است که یک ویژگی (از ویژگی‌های موجودات یا مفاهیم)

باشد.

دلایل و شواهدی که مورشر و فورجی به آنها استناد می‌جویند تا نشان دهند که از نظر کانت، وجود، محمول مرتبه دوم است که صرفاً به مفاهیم حمل می‌شود، بسیار مناقشه‌برانگیزند. برای مثال، فورجی (2007: 519)، برای توجیه ادعای خود، به متن زیر از کانت (1929: 76) استشهد می‌جوید: "اگر من بگویم "خدا یک شیء موجود است" چنین به نظر می‌رسد که رابطه بین یک محمول و یک موضوع را بیان می‌کنم. اما در این بیان خطایی وجود دارد. به بیان دقیق‌تر، باید گفته شود: چیزی موجود، خداست، یعنی، آن محمول‌هایی که به صورت یک پارچه با عبارت "خدا" معین می‌کنیم، به شیء موجودی تعلق دارند". فورجی مدعی است که این عبارت کانت به این معناست که "خدا" محمول مرتبه اولی به نام "وجود" ندارد، بلکه محمول‌های مرتبه اولی چون "قادر مطلق"، "عالم مطلق" و ... متعلق به شیئی موجود هستند. به عبارت دیگر، در اینجا محمول مرتبه اولی را به خدا نسبت نمی‌دهیم، بلکه محمول مرتبه دوم "متعلق بودن به یک شیء موجود" را به برخی محمول‌های مرتبه اول نسبت می‌دهیم. اما، برخلاف نظر فورجی، واضح است که "وجود" در این عبارت چیزی نیست که متعلق به مفهوم خدا باشد، بلکه "وجود" همان مصداق واقعی و تحقق‌یافته خداست، چراکه یک شیء موجود، چیزی است که "وجود" دارد.

اما عبارت "شیء موجود، چیزی است که "وجود" دارد" نباید چنین سوء تعبیر شود که پس، وجود، نه ویژگی مفاهیم، بلکه ویژگی اشیا و موجودات است - آن‌گونه که، مثلاً، سرخی می‌تواند ویژگی یک سیب باشد. باید توجه داشت - همان‌گونه که گاسندی و کانت نیز، تصریحاً یا تلویحاً، معتقد بودند - که وجود، یک ویژگی یا خاصیت ماهوی نیست، یعنی خصلتی که به ماهیت یک شیء برگردد. به عبارت دیگر، وجود هرگز ذیل مقولات ماهوی طبقه‌بندی نمی‌شود، و اشیای موجود، نوع خاصی از اشیا نیستند. وجود

نه جنس است و نه فصل، نه ذات و نه عرض، و نه جزئی از آنها. اگر وجود، یکی از این مقولات می‌بود، در آن صورت، یک شیء یا بخشی از یک شیء می‌توانست بدون اینکه وجود داشته باشد، موجود باشد، و این ادعایی بی‌معناست. به عبارت دیگر، وجود، کیفیتی عارض بر ماهیتی از پیش محقق نیست؛ بلکه، وجود، شرط ضروری تحقق هر ویژگی و هر ماهیتی است.

در واقع، این ادعای فوری که مقصود کانت از وجود، "مصادق داشتن" یک مفهوم است، چیزی جز بیان دیگر این نکته نیست که "وجود داشتن" یعنی "تحقق یافتن"؛ یعنی، وجود، شرط تحقق هر ویژگی است، و این همان دیدگاه گاسندی است. خطای اساسی مورشر و فوری این است که تصور کرده‌اند چون بنا به تفسیر آنها از کانت، وجود نمی‌تواند ویژگی موجودات واقعی باشد، پس باید ویژگی مفاهیم باشد. در حالی که می‌توان به شق سوم قائل شد، و آن اینکه، وجود اصولاً یک ویژگی نیست که بر موجودات حمل شود، بلکه پیش شرط حمل هر ویژگی بر یک موجود است. به عبارت دیگر، وجود بنیادی‌تر از آن است که ویژگی یک شیء باشد. به همین دلیل، وجود هر شیء، منطقاً مقدم بر هر گونه تحقق خواص ماهوی آن است. نتیجه اینکه، "وجود" نه محمول مرتبه دوم است که ویژگی مفاهیم باشد، و نه محمول مرتبه اول از سنخ ویژگی‌های ماهوی است؛ بلکه محمول خاصی است که خبر از تحقق یافتن یک شیء یا یک ویژگی می‌دهد.

جالب اینجاست که نتیجه‌ای که فوری در انتهای مقاله خود می‌گیرد، می‌تواند موافق آنچه در اینجا گفته شد، تعبیر شود. فوری (2007: 522) چنین نتیجه گرفته است که وجود نمی‌تواند به مفهوم یک شیء اضافه شود؛ نه به این دلیل که قبلاً در آن مفهوم مندرج بوده است، بلکه به این دلیل که وجود، محمولی نیست که به اشیا تعلق داشته باشد، بلکه، به مفهوم اشیا تعلق دارد. به عبارت دیگر، وجود چون متعلق به مفاهیم است، پس به آنها اضافه نمی‌شود. اینکه فوری ادعا می‌کند وجود متعلق به مفاهیم است، ظاهراً تکرار همان ادعای پیشین اوست که وجود صرفاً بر مفاهیم حمل می‌شود. اما، این نتیجه‌گیری فوری معنایی جز این ندارد که، اولاً، مفهوم وجود در مفهوم یک شیء اخذ نشده است؛ ثانیاً، وجود، چیزی نیست که متعلق به موجودات باشد، بلکه پیش شرط تحقق هر موجود و هر ویژگی است. ثالثاً، اینکه وجود اصیل

پیش شرط تحقق و حمل هر ویژگی است، به این معنا نیست، و نمی تواند باشد، که وجود قبلاً در مفهوم اخذ شده است، چه از نظر گاسندی و چه از نظر کانت. چراکه وجود اصیل اصولاً از سنخ مفهوم نیست تا در مفهومی اخذ شده باشد. بنابراین، وجود اصیل به اشیا حمل می شود، اما نه به معنای ویژگی آن اشیا، بلکه به معنای اینکه آن شیء، تحقق یافته است.

۳.۳. ناتوانی رویکرد فرگه‌ای در حل مشکلات تناقض و بیهوده‌گویی

صرف نظر از اشکال‌های فوق، پرسش اصلی این است که آیا می توان بر مبنای رویکرد مورشر-فورجی دو مشکل تناقض و بیهوده‌گویی را حل کرد؟ توجه به صورت‌بندی برهانی که منجر به مشکل تناقض شد، نشان می دهد که یکی از مقدمات برهان مبتنی است بر فرض تلازم منطقی بین "داشتن محمول واقعی"، (یا "نداشتن محمول واقعی") از یک طرف، و "گزاره ترکیبی بودن" (یا "گزاره تحلیلی بودن") از طرف دیگر. در نگاه اول، به نظر می رسد در رویکرد فرگه‌ای به کانت می توان چنین تلازمی را رد کرد.

"وجود دارد"، بر مبنای این تعبیر، محمول واقعی نیست، چون در گزاره‌ای مثل "انسان‌ها وجود دارند" محمول مرتبه اول "وجود" به انسان‌ها حمل نمی شود؛ بلکه محمول مرتبه دوم "مصدق داشتن" به (مفهوم) "انسان" نسبت داده می شود. به عبارت دیگر، "وجود"، محمول واقعی یا تعیین کننده نیست، چون به عنوان محمول مرتبه اول به اشیا و موجودات نسبت داده نمی شود.

اما، از طرف دیگر، این ویژگی محمول "وجود" باعث نمی شود که گزاره‌های وجودی تحلیلی شوند؛ چراکه در چنین گزاره‌هایی محمول، یعنی "داشتن مصداق"، پیشاپیش در مفهوم موضوع اندیشیده نشده است. در مثالی که ذکر شد، داشتن مصداق در مفهوم "انسان" مندرج و منطوقی نیست. بنابراین، در بیان اینکه "انسان وجود دارد"، "وجود" به شکل ترکیبی به "انسان" حمل می شود، و گزاره بیان می کند که مفهوم "انسان"، مصداق دارد.

این تحلیل، اما، با دو مشکل مواجه است. مشکل اول اینکه، چنین تفسیری با تعریف کانت از گزاره‌های ترکیبی چندان سازگار نیست. از نظر کانت (B11)، تقسیم جملات به تحلیلی/ترکیبی اساساً تقسیمی مفهومی، یا زبانی، یا معناشناختی است. به

عبارت دیگر، ساختار معناشناسانه جمله، یعنی نوع رابطه معناشناسانه بین موضوع و محمول، تعیین کننده ترکیبی یا تحلیلی بودن جمله است. اما، در تعبیر مورشر-فورجی، عامل دیگری تحت عنوان "مصادق داشتن" وارد می شود تا ترکیبی بودن گزاره های وجودی را توجیه کند. این عامل جدید، رابطه موضوع-محمول را از نوع رابطه معناشناسانه مفهوم-مفهوم به رابطه غیرمعناشناسانه مفهوم-مصادق (داشتن) تغییر می دهد.

این اعتراض به رویکرد مورشر-فورجی شاید در ابتدا چندان مهلک به نظر نرسد. هرچه باشد، می توان با تجدید نظر در تعریف ترکیبی بودن یک گزاره و تعمیم معیار، گزاره های وجودی را نیز از جمله گزاره های ترکیبی دانست. اما، چشم پوشی از این اعتراض، راه را بر اعتراض دوم باز می کند. شاخصه لایتغیر معیار "ترکیبی بودن" یک گزاره، این معیار هرچه باشد، این است که در چنین گزاره هایی باید محمول، چیزی داشته باشد که موضوع فاقد آن است، به طوری که بر اثر حمل، چیزی (محمول) به "چیزی" (موضوع) اضافه شود. در تحلیل معناشناسانه از گزاره های ترکیبی، این افزایش به معنای افزایش مفهوم محمول به مفهوم موضوع است. اما، مشکل اینجاست که در گزاره های وجودی، به رغم ترکیبی بودنشان، کانت (A598/B626) به صراحت تأکید می کند که "هستی ... مفهوم چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء افزوده شود".

مورشر-فورجی می تواند پاسخ دهند که رویکرد آنها به خوبی می تواند از عهده حل این مشکل برآید؛ چراکه مقصود کانت این است که در این گزاره ها افزایش مفهوم به مفهوم رخ نمی دهد، و این با تعبیر ما کاملاً سازگار است. در این تعبیر، رابطه موضوع-محمول از نوع رابطه دو مفهوم نیست، بلکه از نوع رابطه مفهوم-مصادق است. چنین رابطه ای، در واقع، به این معناست که یک گزاره وجودی نوعی رابطه بین یک مفهوم و یک شیء برقرار می کند. به عبارت دیگر، در گزاره های وجودی به جای رابطه ذهن-ذهن با رابطه ذهن-عین سر و کار داریم. یعنی، چنین گزاره هایی در مقام بیان این هستند که حادثه ای در عین رخ داده است. به عبارت دیگر، افزایش محمول به موضوع افزایشی عینی است، نه ذهنی.

این نتیجه گیری، اما، در تناقض مستقیم با رأی کانت (A234)، تأکدها اضافه شده اند) است، وقتی که صراحتاً تأکید می کند که در بیان گزاره های وجودی، هیچ گونه

اخباری از ترکیب و افزایش عینی داده نمی‌شود: "اما اصول جهات [یعنی، امکان، تحقق (یا وجود)^{۱۵}]، و ضرورت] به طور عینی ترکیبی نیستند ... اما از آنجایی که با این حال، آنها [محمول‌هایی] ترکیبی هستند، فقط به طور ذهنی چنین هستند، یعنی، آنها به مفهوم یک شیء (واقعی) ... قوه شناخت را اضافه می‌کنند." در جای دیگر، کانت (A600/B628، تأکیدها در متن اصلی) این نکته را با وضوح بیشتری بیان کرده است: "یک شیء را از راه هر گونه و هر مقدار محمول تصور کنیم - حتی اگر کاملاً او را معین کنیم - بعد، علاوه بر آن، اگر بگوییم که این شیء وجود دارد کمترین چیزی به آن نمی‌افزاییم ... اگر داشتن تمام خصوصیات به استثنای یکی را در مورد یک شیء تصور کنیم، واقعیت لحاظ‌نشده با گفتن اینکه چنین شیء ناقصی وجود دارد به آن شیء اضافه نخواهد شد." همچنین، "شیء، آن گونه که واقعاً وجود دارد، به شکل تحلیلی در مفهوم من وجود ندارد، بلکه به مفهوم من به نحو ترکیبی اضافه می‌شود ... با این حال از طریق وجود یافتن در بیرون مفهوم من صد دلارهای تصور شده کمترین/افزایشی نمی‌یابند" (Kant, 1929: A599/B627، تأکیدها اضافه شده‌اند).

مورشر و فورجی، البته، می‌توانند ادعا کنند که ترکیب موضوع - محمول و اضافه شدن محمول به موضوع در گزاره‌های وجودی، نه ذهنی است و نه عینی. در آن صورت بر مورشر و فورجی است که مشخص کنند، اولاً، ماهیت چنین افزایشی چیست؟ ثانیاً، این چگونه افزایشی است که باعث می‌شود چنین گزاره‌هایی ترکیبی شوند؟ به نظر نمی‌رسد پاسخ به این پرسش‌ها چندان آسان باشد. آخرین راه باقی‌مانده برای خروج از بن‌بست شاید این باشد که معیار ترکیبی بودن یک گزاره، شاخصه‌ای غیر از افزودن "چیزی" (محمول) به "چیزی" (موضوع) باشد. اما، نه مورشر و فورجی چنین معیاری معرفی کرده‌اند، و نه معرفی چنین معیاری کاری سهل و آسان است.

علاوه بر اینها، تعبیر مورشر - فورجی نه تنها مشکل بیهوده‌گویی را حل نمی‌کند، بلکه آن را آشکارتر می‌سازد. استدلال کانت برای انکار رابطه افزایشی بین محمول و موضوع در گزاره‌های وجودی بر این نکته استوار است که در صورت چنین افزایشی، موضوع گزاره تغییر می‌کند، و در نتیجه، موضوع تغییر یافته نمی‌تواند نماینده و حکایت‌گر آن چیزی باشد که در ابتدا قصد داشتیم درباره آن صحبت کنیم. بنابراین، دیگر نمی‌توانستیم بگوییم که مصداق دقیق مفهوم مورد نظر من وجود دارد"

(Kant, 1929: A600/B628). اما، رویکرد مورشر- فورجی، که بر مبنای افزایش عینی محمول به موضوع است، نتیجه‌ای جز این ندارد که آنچه در خارج تحقق یافته است با آنچه پیشاپیش مفهوم آن را اندیشیده بودیم، متفاوت باشند. نتیجه اینکه، گزاره‌های وجودی یا اصولاً هیچ صدیقی ندارند، و یا به صدیقی متفاوت از آنچه در نظر داریم، ارجاع می‌دهند. با توجه به اینکه مورشر- فورجی معیاری برای تمایز بین گزاره‌های غیروجودی از وجودی ارائه ندهاند، و در هر دوی این گزاره‌ها نیز افزایش محمول به موضوع، ولو به دو شکل مختلف، رخ می‌دهد، می‌توانیم وضعیت گزاره‌های وجودی را به همه گزاره‌ها متمیم دهیم. بنابراین، موضوعات هیچ گزاره‌ای نمی‌توانند بازنمایاننده و حکایت‌گر مصادیق و اشبای واقعی باشند؛ و این همان "مشکل بیهوده‌گویی" است.

نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان دادیم که چگونه یکی از بهترین راه‌های ارائه شده برای حل دو مشکل برآمده از دیدگاه کانت درباره مسئله وجود، که آنها را مشکل تناقض و مشکل بیهوده‌گویی نامیدیم، ناکارآمد و حتی نادرست‌اند. از اینجا، اما، خواننده نباید نتیجه بگیرد که پس دیدگاه کانت درباره وجود مشکل‌آفرین و متناقض است. در مقاله دیگری (موسوی کریمی، ۱۳۸۹) نشان داده شده است که دیدگاه کانت درباره وجود در صورتی بدون ابهام و بدون تناقض باقی می‌ماند که، نه بر مبنای رویکرد منطقی مابعدفرگه‌ای، بلکه بر مبنای مبانی و دیدگاه‌های فلاسفه مقدم بر وی درباره وجود، ماهیت، و نوع رابطه بین آن دو تفسیر شود؛ مبانی‌ای که سابقه آن به آرای دکارت، گاسندی، آکوئیناس، و مقدم بر همه آنها، به آرای فیلسوف بزرگ مسلمان، ابن‌سینا، برمی‌گردد. برای بحث تفصیلی، لازم است خواننده به مقاله فوق‌الذکر مراجعه کند. اما، برای حسن ختام بحث، اجازه دهید فشرده‌ای از آن آرا در اینجا نقل شود؛ به این شرح که: مفاهیم وجود و ماهیت دو مفهوم متمایزند، و هیچ کدام شامل آن دیگری نیست. بنا بر این، مفهوم وجود، مفهومی ماهوی نیست، و به مفاهیم ماهوی بما هو مفهوم ماهوی هیچ چیز نمی‌افزاید. از طرف دیگر، خود وجود و ماهیت در خارج متحدند. با توجه به اینکه وجود، ویژگی و خاصیتی ماهوی نیست، به ماهیت بما هو ماهیت هیچ چیز نمی‌افزاید. با این حال، وجود می‌تواند به ماهیت اضافه شود، صرفاً به این معنا که آن را

محقق سازد. اما، این افزایش به معنای بزرگ‌تر کردن یک مفهوم به وسیله مفهوم دیگر نیست.

با توجه به این مبانی، آنچه کانت می‌گوید به سادگی این است که گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند (Kant, 1929: A597/B625)، به این دلیل که موضوع این گزاره‌ها صرفاً بیانگر ماهیت آن چیزی است که وجود به آن حمل می‌شود. در این صورت، موضوع، دربردارنده مفهوم محمول، یعنی وجود، نیست، و لذا محمول به آن اضافه می‌شود. اما، از طرف دیگر، چون مفهوم "وجود" یک مفهوم ماهوی نیست، افزایش آن به مفاهیم ماهوی همچون جمع دو مفهوم ماهوی با یکدیگر نیست، بنابراین، "وجود" ... مفهوم چیزی نیست که بتواند به مفهوم یک شیء اضافه شود (Ibid.: A598/B626). بر همین منوال، چون محمول واقعی (محمول تعیین‌کننده) محمولی است که به مفهوم موضوع اضافه می‌شود و آن را بزرگ‌تر می‌سازد" (Ibid.: 598/B626)، پس "وجود دارد" محمول واقعی نیست، بلکه صرفاً نشان می‌دهد که مفهوم موضوع، واجد مصداق است. به عبارت دیگر، وجود، یک ویژگی یا مفهوم ماهوی نیست، و نمی‌تواند در توضیح چیستی یک شیء نقش داشته باشد، در حالی که یک مفهوم ماهوی "یک شیء را مشخص و معین می‌کند" (Ibid.: A598/B626). بنابراین، تنها محمولاتی که حاکی از صفات ماهوی اشیا هستند، می‌توانند محمول تعیین‌کننده، و در نتیجه واقعی باشند. به این ترتیب، مشکل تناقض ظاهری در آرای کانت از بین می‌رود.

به علاوه، از آنجایی که در واقعیت هیچ دوگانگی بین وجود و ماهیت نیست، و لذا وجود، هیچ چیزی را به ماهیت بما هو ماهیت اضافه نمی‌کند، "اگر "وجود" به مفهوم محمول اضافه می‌شد نمی‌توانستیم بگوییم که مصداق دقیق مفهوم [مورد نظر] من وجود دارد" (Ibid.: A600/B628). اما، در گزاره‌های غیرووجودی، که در آنها مفاهیم ماهوی به یکدیگر افزوده می‌شوند، چون هر مفهوم ماهوی (هم موضوع و هم محمول) مصداق خاص خود را دارد، چنین افزایشی در خود واقعیت هم روی می‌دهد. بنابراین، برخلاف مورد وجود، افزودن محمول به موضوع در چنین گزاره‌هایی مستلزم این نخواهد بود که مصداق حقیقی مفاهیم ما وجود نداشته باشند. به این ترتیب، مشکل بیهوده‌گویی پیش نمی‌آید. نتیجه اینکه، به نظر می‌رسد این فرگه نیست که می‌تواند

چارچوب مناسبی برای توضیح آرای کانت فراهم کند، بلکه ابن سینا است که پیشاپیش مبانی لازم برای حل رضایت‌بخش مشکلات رویکرد کانت به مسئله وجود را ساخته و پرداخته است.

فهرست منابع

- ابن سینا، ابوعلی (۱۴۰۳). *الاشارات و التنبیهات*، تهران: دفتر نشر کتاب، ج ۱-۳.
- شیرازی (ملاصدرا)، صدرالدین محمد (۱۹۸۱). *الاسفار الاربعه*، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- موسوی کریمی، میرسعید (۱۳۸۹). "برون شدن از نتایج مشکل‌آفرین رویکرد کانت به مسئله وجود در پرتو حکمت سینوی"، در: *متافیزیک*، دوره جدید، ش ۵ و ۶ ص ۳۹-۵۸.
- موسوی کریمی، میرسعید (۱۳۹۰). "احتجاج امانوئل کانت و مکس بلک له نظریه اصالت وجود ملاصدرا"، در: *خردنامه صدر*، ش ۶۴ ص ۸۱-۹۸.
- Aquinas, St Thomas (1968). *On Being and Essence*, Translated by: Armand Maurer, Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
- Bolzano, Bernard (1837). *Wissenschaftslehre (Theory of Science)*, Vol. II (Sulzbach), translated by Burnham Terrell, edited by Jan Berg, Dordrecht-Holland (1973).
- Campbell, Richard (1974). "Real Predicates and Exists", in: *Mind*, New Series, Vol. 83, No. 329, pp. 95-99.
- Descartes, Rene (1984/1991). *The Philosophical Writings of Descartes*, vols. 1-3, ed. and trans. by: Cottingham, John, Robert Stoothoff, Dugald Murdoch, and (for vol. 3) Anthony Kenny, Cambridge: Cambridge University Press (CSM 1-3 in the text).
- Everitt, Nicholas (1995). "Kant's Discussion of the Ontological Argument", in: *Kant-Studien*, 86 (4): 385-405.
- Forgie, J. William (2007). "Gassendi and Kant on Existence", in: *Journal of the History of Philosophy*, 45, 4: 511-523.
- Frege, Gottlob (1960). *The Foundations of Mathematics* trans. J. L. Austin, New York: Harper.
- Gilson, Etienne (1949). *Being and Some Philosophers*, Toronto: Pontifical Institute of Mediaeval Studies.
- Kant, Immanuel (1763). *Der einzig mögliche Beweisgrund zu einer Demonstration des Daseins Gottes*, in: *Gesammelte Schriften*, edited under the supervision of the Berlin Academy of Sciences, Vol. II (Berlin, 1912), translated by Gordon Treash as *The One Possible Basis for a Demonstration of the Existence of God*, New York (1979).
- Kant, Immanuel (1929/2003). *Critique of Pure Reason*, translated by N. Kemp Smith, UK: Palgrave Macmillan.
- Morewedge, Parviz (2001). *The Mystical Philosophy of Avicenna*, Binghamton: Global Publications.

- Morscher, Edgar (1985/6). "Was Existence Ever a Predicate?" in: *Grazer Philosophische Studien*, 25/26: 269-284.
- Russell, Bertrand (1918). "Existence and Description," in: *The Philosophy of Logical Atomism*, reprinted in *Metaphysics: An Anthology* (1999), Jaegwon Kim & Ernest Sosa (eds.), UK: Blackwell, p. 25.
- Russell, Bertrand (1960) [1919]. *Introduction to Mathematical Philosophy*, London: George Allen and Unwin.
- Shaffer, Jerome (1962). "Existence, Predication, and the Ontological Argument", in: *Mind*, New Series, Vol. 71, No. 283, pp. 307-325.
- Suárez, Francisco (1947). "On the Various Kinds of Distinctions", Trans. of *Disputatione Metaphysicae VII*, by Cyril O. Vollert, Milwaukee: Marquette University Press.
- Young, J. Michael (1976). "Kant on Existence", in: *Ratio*, D 76, 18: 91-106.

پی‌نوشت‌ها

۱. فهرستی مناسب، و در عین حال ناقص، از این فلاسفه در این منبع آمده است: (Everitt, 1995: 385-6).
۲. نگارنده در مقاله دیگری در حال بررسی و نقد آرای کمپل و اوریت است.
۳. شایان ذکر است صورت‌بندی این دو مشکل عمدتاً برگرفته از مقاله موسوی کریمی (۱۳۸۹) است.
۴. کانت هیچ برهانی بر این ادعا اقامه نمی‌کند که چرا همه گزاره‌های وجودی ترکیبی هستند. این ادعای وی علیه فلاسفه‌ای که برهان وجودشناختی را اقامه کرده‌اند، در واقع مصادره به مطلوب است؛ چراکه آنها معتقدند گزاره "خدا وجود دارد"، که در آن، خدا به معنای واجب‌الوجودی که وجودش ضروری است فرض شده است، گزاره‌ای تحلیلی است. به این نکته در مقاله باز خواهیم گشت.
۵. ظاهراً ابن‌سینا نخستین فیلسوفی است که تمایز بین "هستی" (being) و "موجود" (existent) را مطرح کرده است. وی معتقد بود همه هویات ممکن و واقعی "هستی" دارند، اما "موجود" صرفاً به هویات واقعاً موجود اطلاق می‌شود. نک: (Morewedge, 2001: 1-2 & 20-21). به این موضوع مجدداً باز خواهیم گشت.
۶. بولتسانو به جای لغت concept از لغت idea استفاده می‌کند. این تفاوت در استعمال، البته تأثیری در بحث مورد نظر ندارد.
۷. البته بولتسانو اصطلاح "محمول مرتبه دوم" را استفاده نکرده است، بلکه همان‌گونه که توضیح آن خواهد آمد، این اصطلاح بعدها از آرای فرگه اخذ شده است.
۸. اصطلاح sea unicorn همان narwhal است که نهنگی است در قطب شمال، که در بالای فک جنس نر این حیوان، استخوانی طویل و شاخ‌مانند وجود دارد.
۹. برخلاف ادعای مورشر، از جمله دوم عبارت کانت می‌توان چنین برداشت کرد که وجود، قابل حمل به هویات موجود (اشیا و اشخاص) نیز هست. به این نکته باز خواهیم گشت.
۱۰. برای مثال، در حالی که فرگه و راسل جملات وجودی را که موضوع آنها اسم خاص باشند (مثل "سعدی وجود دارد") بی‌معنا می‌دانند، کانت و بولتسانو در معناداری و صحت آنها اشکالی نمی‌بینند.
۱۱. در اینجا نیز هم فرگه و هم راسل با کانت و بولتسانو مخالف‌اند؛ چراکه به باور آنها وجود بر برخی مفاهیم به صورت تحلیلی حمل می‌شود. برای توضیح بیشتر، نک: (Frege, 1960: 65e; Russell, 1960: 203).
۱۲. برای بحث مفصل درباره این مثال، و تعبیر مناسب از آن، (نک: موسوی کریمی، ۱۳۹۰).

۱۳. آنچه سایر فلاسفه، همچون فرگه، ویژگی (property) می‌نامند، کانت معمولاً محمول (predicate) می‌نامد. بنابراین، در این مقاله این دو اصطلاح به جای یکدیگر استفاده خواهند شد. شایان ذکر است که مقصود کانت از "ویژگی‌های" یک شیء، همه خصوصیات است که یک شیء می‌تواند داشته باشد، اعم از خصوصیات ذاتی، عرضی، ربطی و ...، به استثنای وجود. این ویژگی‌ها در واقع همان چیزی هستند که در اصطلاح فلاسفه مسلمان از آنها به نام "خواص ماهوی" یاد شده است.

۱۴. البته، کانت و فرگه همواره هم‌نظر نیستند. برای مثال، فرگه گزاره "خدا وجود دارد" را که در آن، در جای موضوع گزاره، یک اسم خاص نشسته است، بی‌معنا می‌داند، در حالی که کانت چنین گزاره‌ای را نه تنها معنادار بلکه صادق هم می‌داند؛ هرچند معتقد است برهان وجودشناختی برای اثبات صحت این گزاره ناکارآمد است.

۱۵. هرچند کانت (B106) در تقسیم‌بندی مقولات خود، ذیل موجهات، نامی از "تحقق" نمی‌برد، و به جای آن از عبارت "وجود" استفاده می‌کند، اما باید توجه داشت وی "وجود" و "تحقق" را یک چیز در نظر می‌گیرد، و آن دو را به جای هم استعمال می‌کند.

Archive of SID